



Evaluating the Subject of the Principles of Jurisprudence according to the Logical Rule "The Subject of Every Field of Knowledge Is That Whose Essential Properties Are Discussed in That Field"

Dr. Fatemeh Rajaei

Assistant Professor, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran

Dr. Mustafa Momeni

Associate Professor, Sabzevar University of Medical Sciences, Sabzevar, Iran

Dr. Maliheh Khodabande Bigy. (corresponding author)

Assistant Professor, Payame Noor University, Tehran, Iran

Email: M.khodabandehbigy@pnu.ac.ir

Abstract

The rule "the subject of every field of knowledge is that whose essential properties are discussed in that field" is stated by logicians in logic and discussed in more detail in the discussion of the subject of a field of knowledge and its essential properties, and finally it is used in other fields, such as philosophy and medicine. The question is whether this rule embraces all fields, including the principles of jurisprudence. What is certain is that with the expansion of disciplines, there have emerged branches of knowledge that are not included in the scope of this rule because they discuss topics that are -logically speaking- beyond the essential properties of the subject of that branch. One of these disciplines is the principles of jurisprudence. According to this rule, the scholars of this field hold mixed opinions in determining its subject and have presented different ideas such as: considering the unity of issues based on the unity of the goal, denying that the issues are the essential properties of the subject, and offering a new reading of the essential properties. In this article, we are going to explain the origin of this confusion of opinions and we argue that ignoring the scope of this rule and other discussions related to this rule in logic, has doubled the effort of the experts of the principles of jurisprudence in justifying their opinion.

Keywords: essential properties, the subject of the principles of jurisprudence, logic, subject, issues.



Authors retain the copyright. This is an open access article distributed under
[Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).



موضوع علم اصول در سنجه قاعده منطقی «موضوع کل علم ما یبحث فیہ عن عوارضہ الذاتیہ»

دکتر فاطمه رجایی

استادیار گروه فقه و حقوق، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

دکتر مصطفی مومنی

دانشیار گروه معارف، دانشگاه علوم پزشکی سبزواری، سبزوار، ایران

دکتر ملیحه خدابنده بایگی (نویسنده مسئول)

استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

Email: M.khodabandehbigy@pnu.ac.ir

چکیده

قاعده «موضوع کل علم ما یبحث فیہ عن عوارضہ الذاتیہ»، از جمله قواعدی است که منطق دانان در منطق بیان کرده و در بحث موضوع علم و نیز عرض ذاتی با تفصیل بیشتری به آن پرداخته و آن را در سایر علوم، مانند فلسفه و طب و... به کار برده‌اند. سخن در این است که آیا این قاعده شامل همه علوم، از جمله علم اصول می‌شود؟ مسلّم این است که با پیشرفت و گسترده‌ی علوم، شاخه‌هایی از دانش به وجود آمده که در گستره این قاعده گنجانده نمی‌شوند و در آن‌ها از مباحثی سخن گفته می‌شود که به تعبیر منطقی، از عوارض ذاتی موضوع آن علم خارج هستند. یکی از این علوم، علم اصول فقه است. علمای این علم در بحث موضوع آن، برحسب این قاعده دچار تشتت رأی شده و نظریات متفاوتی از این قبیل ارائه داده‌اند: دادن وحدت مسائل به هدف آن، نفی عرض ذاتی بودن مسائل علم و قرائت جدیدی از عرض ذاتی. در این نوشتار به بیان منشأ این تشتت آرا می‌پردازیم و معتقدیم که عدم‌التفات در گستره این قاعده و مباحث مربوط به این قاعده که منطق دانان بیان کرده‌اند، زحمت اصولیان در توجیه نظر خویش را مضاعف کرده است.

واژگان کلیدی: عوارض ذاتی، موضوع علم اصول، منطق، موضوع عام، مسائل علم.

مقدمه

ارتباط بین علوم در تاریخ علم مشهود است. در مباحث مربوطه در منطق بیان می‌شود که علوم مختلف به انحاء گوناگون با یکدیگر در ارتباط‌اند، از جمله اینکه: در اصول موضوعه خود به علمی دیگر نیازمند هستند و در این میان، ارتباط علوم عقلی با یکدیگر بیشتر نمود دارد و استقراض آن‌ها از یکدیگر و تأثیر متقابل آن‌ها بیشتر است؛ مانند تأثیر فلسفه بر دانش کلام یا تأثیر مباحث کلامی بر مباحث اصول فقه. مباحث فلسفی و منطقی بر مباحث اصول فقه نیز تأثیر گذاشته است و برخی از اصولیان، مباحث فلسفی و منطقی را در علم اصول وارد کرده‌اند، هرچند در این فرایند، سوءبرداشت‌ها و مغالطاتی نیز به وقوع پیوسته و محل نقد واقع شده است.¹

از جمله مباحثی که به‌عنوان مقدمه در تعلیم هر علم بیان می‌شود، رئوس ثمانیه علم است که عبارت‌اند از: تعریف، موضوع، فایده، مؤلف، مباحث، غرض و مقصود، روش و جایگاه آن علم؛ این مبحث در منطق مفصل بحث شده است. در اینجا محل بحث، موضوع علم است؛ در منطق بیان می‌شود که موضوع هر دانش آن است که در آن علم از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود.² بحث عوارض ذاتی نیز مسئله مفصلی است که در دانش منطق و بعضاً حکمت، مورد تضارب آرای مختلف قرار گرفته که در ادامه، اشاره خواهیم کرد. حال سخن در این است که در ابتدای علم اصول آنجا که از رئوس ثمانیه و موضوع علم اصول بحث می‌کنند سعی دارند این قاعده منطقی را تطبیق دهند و از آنجا که در این دانش از مسائل مختلفی بحث می‌شود که از عوارض ذاتی موضوعی نیست که برای علم اصول بیان کردند، در تطبیق این قاعده دچار مشکل شده و برای رفع اشکال، متحمل زحمات شده و نظرات مختلفی در نیازمندی این دانش به موضوع واحد و همچنین تعریف علم اصول و تعیین موضوع آن مطرح شده است. حال مسئله این است که آیا قاعده مذکور در همه علوم و از جمله، علم اصول جاری است؟ موضع اصولیان در قبال این قاعده چگونه بوده است؟ و برای برون‌رفت از مشکلی که در تطبیق موضوع علم اصول با این قاعده پیش می‌آید چه موضعی اتخاذ کرده‌اند؟ این نوشتار ضمن تحلیل قاعده و بررسی نظرات اصولیان به این مسئله، به راه‌حل برون‌رفت از اشکال مذکور می‌پردازد.

در خصوص پیشینه تحقیق باید گفت: در این زمینه مقالاتی نوشته شده است که از آن میان، دو مورد نزدیکی بیشتری با تحقیق حاضر دارد که به آن‌ها اشاره و وجه تمایز این نوشتار با آن‌ها را بیان می‌کنیم.

1. نک: همدانی، «تبیین دیدگاه‌های انتقادی امام خمینی در استفاده از روش فلسفی در علم اصول»، 111-137.

2. «موضوع کل علم ما یبحث فیہ عن عوارضه الذاتیه»: از این پس مراد از ذکر کلمه قاعده در هر جای مقاله، همین قاعده است. مظفر، المنطق، 377/1.

قراملکی در نوشتاری با عنوان «الگوی علم‌شناسی اصولیان»^۱ به بیان الگوی علم‌شناسی ارسطویی و عدم تطبیق الگوی اصولیان متأخر با آن، به خصوص در بحث موضوع و تعریف علم اصول، اشاره و راهکارهایی در حل این معضل ارائه کرده است. وی، دیدگاه آخوند خراسانی را در اینکه وحدت مسائل علم اصول را به غایت دانسته، انقلابی در علم‌شناسی علم اصول برشمرده است. مهدی ناظمی اردکانی و دیگران در نوشتاری با عنوان «الگوهای نوین علم‌شناسی اصولیان»^۲ در بیان دیدگاه‌ها در خصوص تمایز علوم به رویکردهای انحصارگرا، تلفیق‌گرا و قراردادگرا اشاره کرده و بر همین منوال، به دیدگاه اصولیان در تعریف علم اصول و تمایز آن از سایر علوم پرداخته است و در نهایت، دیدگاه قراردادگرا را به صواب مقرون‌تر می‌داند. اما آنچه در این نوشتار نویسندگان دنبال می‌کنند این است که منطق‌دانان که قاعده مذکور را در تعریف علم بیان کردند، مرادشان علوم حقیقی است و در عبارات خود تصریح کرده‌اند که برخی از علوم به‌هیچ‌وجه دارای امر واحد ذاتی که بتواند مسائل را حول خود جمع کند، وجود ندارد و باید در تمایز آن‌ها از سایر علوم به دنبال امور عرضی باشیم^۳ و این خود، مانع از ورود اشکال مذکور بر تعریف علم اصول و نیز علوم دیگر است. این نکته‌ای است که التفات به آن برطرف‌کننده اشکال مطرح‌شده در این خصوص خواهد بود که در دو نوشتار مذکور به آن اشاره‌ای نشده است.

۱. جایگاه فلسفی و منطقی قاعده

قاعده مذکور، قاعده‌ای منطقی و معرفتی است که منطق‌دانان در تعریف موضوع علم بیان کرده و به‌عنوان اصلی کلی در آمده است. در پرتو این قاعده، علوم از یکدیگر متمایز و ملاک وحدت در هر علم نیز بازشناخته می‌شده است. بر همین تعریف از موضوع علم، فلاسفه کارکردهایی از این دست را بار کرده‌اند: معیار وحدت‌بخش، ملاک طبقه‌بندی علوم.^۴ البته هرچند این قاعده درباره علوم پایه (کلی) صحیح است و در این علوم می‌توان از عوارض ذاتی موضوع سخن راند، ولی امروزه باتوجه به پیشرفت و گسترش علوم و ایجاد شاخه‌های بین‌رشته‌ای، مراعات این اصل تأمل‌برانگیز است.

به‌لحاظ سیر تطور تاریخی قاعده نیز بیان می‌شود که اصل این قاعده منسوب به ارسطو بوده و در ضمن عبارات وی بیان شده است،^۵ ولی در زبان منطق‌دانان اسلامی بسط و شرح یافت و پخته شد و به‌عنوان

۱. قراملکی، احدفرامرز، علی مظهر قراملکی، «الگوی علم‌شناسی اصولیان»، ۱۰۵-۱۲۴.

۲. ناظمی اردکانی مهدی و دیگران، «الگوهای نوین علم‌شناسی اصولیان»، ۱۸۵-۲۰۷.

۳. نصیرالدین طوسی، شرح الإشارات والتنبيهات، ۲۹۸/۱.

۴. مفتونی، پژوهشی در فلسفه علم دانشمندان مسلمان، ۹۷-۹۹.

۵. ارسطو، متافیزیک، ۲۱.

رجایی و دیگران؛ موضوع علم اصول در سنجه قاعده منطقی «موضوع کل علم .../ 227

قاعده‌ای کلی درآمده است؛ مثلاً فارابی در کتاب برهان با تأثیرپذیری از نظرات ارسطو موضوع علم را بدین‌گونه تعریف کرده است: «موضوعات دانش، اموری است که آثار ذاتی در آن یافت می‌شود و دیگر امور مدّ نظر در دانش به آن مربوط و منسوب است و به یکی از گونه‌های نسبت که قبل‌تر گفته شد مربوط و منسوب است»؛¹ در نظر فارابی موضوع علم به همه محمولات ذاتی ارتباط دارد، نه فقط با اعراض ذاتی و لذا شامل مقوم ذاتی نیز می‌شود. از نظر وی، امور مربوط به موضوع علم سه صنف است: آنچه در حد موضوعات اخذ می‌شود، انواع موضوعات و اعراض ذاتی موجود در موضوعات.²

ابن‌سینا نیز در آثار مختلف خویش به این قاعده پرداخته است؛ وی در رسائل³ و منطق دانشنامه علائی⁴ به این مطلب تصریح کرده است. در کتاب اشارات و تنبیهات در این باره چنین می‌گوید: «برای هر علمی شیئی یا اشیایی متناسب است که در آن علم از احوال آن شیء یا احوالات اشیا گفت‌وگو می‌شود و احوال، اعراض ذاتی شیء‌اند و شیء همانند مقادیر برای علم هندسه، موضوع علم است.⁵ وی در شفا نزدیک به همین مضمون را بیان می‌کند که موضوعات علوم، اموری هستند که در آن علم از احوال منسوب به آن‌ها و از عوارض ذاتی آن‌ها بحث می‌کند.⁶

2. مقصود از عرض ذاتی

منطق دانان و فلاسفه در باب تحدید عرض ذاتی بسیار بحث کردند که در اینجا لزومی ندارد به تفصیل بیان کنیم،⁷ ولی آنچه برای این تحقیق وافی به مقصود است اینکه به‌طور متقن تعریف اهل معقول از این مفهوم را بیان کنیم که مقایسه با مباحثی که در ادامه از اصولیان، به‌خصوص آخوند خراسانی بیان می‌شود روشن باشد. لذا آنچه مسلم است اینکه مقصود از عرض ذاتی، آن محمولی است که بی‌واسطه یا باواسطه مساوی بر موضوع خود حمل و عارض شود.⁸ علامه طباطبائی بر این است که عرض ذاتی آن است که بی‌واسطه بر موضوع حمل شود و لذا مساوی با موضوع هم خواهد بود.⁹ برخی دیگر، از جمله ابن‌سینا آنچه را در عروض عرض ذاتی شرط می‌داند این است که باواسطه اعم یا اخص بر موضوع حمل نشود و اگر

1. فارابی، المنطقیات، 307/1.

2. فارابی، المنطقیات، 307/1.

3. ابن‌سینا، رسائل، 25.

4. ابن‌سینا، دانشنامه علائی، 56.

5. نصیرالدین طوسی، شرح الاشارات و التنبیهات، 298/1.

6. ابن‌سینا، شفا، برهان، 194؛ نک: نصیرالدین طوسی، شرح الاشارات و التنبیهات، 298/1؛ نصیرالدین طوسی، اساس الإقتباس، 293.

7. نک: نصیرالدین طوسی، اساس الإقتباس، 59؛ صدرالدین شیرازی، اسفار، 33/1؛ علامه حلی، الجوهر النضید، 209.

8. صدرالدین شیرازی، التنقیح فی المنطق، 11؛ صدرالدین شیرازی، اسفار، 30/1.

9. طباطبائی، نهاية الحکمه، 168.

به واسطه‌ای مساوی با موضوع عارض شود، مانعی نخواهد داشت.^۱

3. موضوع علم اصول

در خصوص موضوع علم اصول می‌توان از چند جهت بحث کرد: اولاً، آیا علم اصول دارای وحدت موضوع است یا خیر؟ ثانیاً، موضوع آن چیست؟

در پاسخ به جهت اول، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌کنیم: دیدگاه اول از آن گروهی از صاحب‌نظران اصول است که صریحاً اعلام کرده‌اند علم اصول به موضوع واحد نیاز ندارد و حتی گفته شده است که وجود موضوع برای برخی علوم، از جمله اصول غیر ممکن است.^۲ در این دیدگاه، به کلی منکر وحدت موضوع شده‌اند و آن را به لحاظ فلسفی تأمل برانگیز می‌دانند. لذا در ضرورت موضوع، تشکیک کرده و مدعی شده‌اند که برای تمایز یک دانش از سایر علوم، وحدت در هدف کفایت می‌کند و به موضوعی واحد و امری یگانه که آن علم از عوارض ذاتیه‌اش صحبت می‌کند، نیازی نیست. علامه حیدری بر این باور است که محور مسائل علم اصول به غایت است و عوارض ذاتیه آن‌گونه که در لسان منطق‌دانان، از جمله شیخ‌الرئیس بیان شده است که آن عوارضی هستند که بی‌واسطه بر موضوع عارض می‌شوند (مانند عروض تعجب بر انسان)، در این علم مطمئن‌نظر نیست و از این رو، عوارضی که ذاتی نیستند و با واسطه بر موضوع عارض می‌شوند نیز بحث می‌شوند. همچنین، چه بسا مسائلی وجود داشته باشد که موضوع آن‌ها از عوارض ذاتی موضوع علم باشد ولی از آنجا که بی‌ارتباط با غایت علم اصول هستند، در این علم محل بحث قرار نمی‌گیرد و لذا می‌گوید: موضوع هر علم آن است که در آن علم از احوال آن و آنچه که در غایت آن علم دخالت دارد بحث می‌کند، نه آنچه خاصاً از عوارض ذاتی آن موضوع باشد.^۳

شهید مطهری سخن این گروه را چنین نقل می‌کند: «پیوند علوم با یکدیگر ناشی از آثار و فوایدی است که بر آن‌ها مترتب می‌شود. فرضاً یک عده مسائل در اطراف یک موضوع نباشد. هر مسئله‌ای مربوط به

۱. پس عرض ذاتی، معمولی است که بدون واسطه‌ای عام‌تر یا خاص‌تر از موضوع، بر موضوع حمل شود و آن را عموم فلاسفه و منطق‌دانان داری سه مصداق می‌دانند: ا. معمولی که بر موضوع به اقتضای ذات موضوع حمل شود؛ مانند حمل «متحرک بالاراده» بر حیوان که به اقتضای ذات حیوان بر آن حمل می‌شود، نه به سبب جسمیت یا انسانیت؛ ب. عرضی که به واسطه جزء مساوی موضوع بر آن حمل می‌شود؛ مانند عروض متکلم بر انسان که به واسطه جزء انسان، یعنی ناطقیت بر انسان حمل می‌شود ولی این جزء، مساوی موضوع؛ یعنی انسان است؛ ج. معمولی که به واسطه امری خارج از ذات موضوع بر آن حمل می‌شود ولی این واسطه خارجی، مساوی موضوع است؛ مانند حمل ضاحک بر انسان که به واسطه تعجب بر آن عارض می‌شود و متعجبیت، واسطه‌ای خارج از ذات انسان ولی مساوی انسان است، نه اعم است و نه اخص. (ابن‌سینا، شرح الإشارات و التنبیهات، 495).

۲. عراقی، نه‌ایة الافکار، ۹/۱؛ عراقی، مقالات الأصول، 4/1؛ فیاضی، 20/19 و 1422؛ بجنوردی، منتهی الأصول، 9؛ خویی، مصباح الأصول، ۲۶-۳۱.
۳. هو ما يبحث فی العلم عن أحواله و عما یتعلق به مما له دخل فی غایة ذلك العلم لا ما یبحث فی العلم عن خصوص عوارضه الذاتیه. (حیدری، اصول الاستنباط، 46).

رجایی و دیگران؛ موضوع علم اصول در سنجه قاعده منطقی «موضوع کل علم .../ 229

موضوع جداگانه‌ای باشد، اگر آن مسائل از لحاظ اثر و فایده و غرضی که به دانستن آن‌ها تعلق می‌گیرد، وحدت و اشتراک داشته باشند، کافی است که قرابت و هم‌خانوادگی میان آن‌ها برقرار شود و ضمناً آن‌ها را از مسائل دیگری که علم دیگری به شمار می‌رود متمایز کند.¹ در واقع، عامل اصلی این اندیشه این بوده است که چون این بزرگان نتوانستند امر واحدی را بیابند که تمام مباحث این دانش حول آن (عوارض ذاتی) باشد، به کلی منکر موضوع شده و در ضرورت آن مناقشه کرده‌اند.²

دیدگاه دوم؛ گروهی دیگر از علمای اصول با اشاره و تلویحاً از وحدت موضوع کنار کشیده‌اند. برای نمونه، محقق اصفهانی علم را قضایای مشتته می‌داند.³ بنابراین، موضوع هر علم و علم اصول، عین همان مسائل علم است؛ لذا از وحدت موضوع دست برداشته‌اند اما صریحاً نگفته‌اند که علم نیاز به موضوع واحد ندارد.⁴

دیدگاه سوم؛ برحسب این دیدگاه، علم اصول نیازمند موضوع واحد است. هرچند این دسته از اصولیان به صراحت آن را بیان نکردند، ولی از فحوای کلامشان التزام به وحدت موضوع به دست می‌آید؛ این نظریه از زمان علمایی مانند میرزای قمی⁵ و صاحب فصول⁶ تا شیخ انصاری⁷ و زمان کنونی⁸ وجود داشته است. برخی اصولیان ضمن پابندی به قاعده «موضوع کل علم ما یبحث ...»، تمایز علوم را به موضوعات آن‌ها دانسته و بر این باورند که در هر علمی، از عوارض ذاتی آن علم بحث می‌شود.⁹

صاحب کفایه بر مبنای قاعده الواحد بر این است که هر علمی باید موضوعی خاص و واحد داشته باشد، وگرنه حتی غرض واحد از مسائل مختلف و مشتته به دست نخواهد آمد. از این رو، نتیجه می‌گیرد که باید جامعی در مسائل علم باشد تا غرض واحد بر آن جامع مترتب شود.¹⁰

باتوجه به دیدگاه اخیر که عمده اصولیان بر آن باورند،¹¹ این بحث مطرح می‌شود که موضوع علم اصول چیست؟ در این زمینه، نظرات متعددی بیان شده است؛ علمای علم اصول قبل از آخوند خراسانی به پیروی

1. مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، 26.

2. هادوی تهرانی، گنجینه خرد، 276/1.

3. اصفهانی، نهاية الدراية فی شرح الکفاية، 7/1.

4. خونی، مصباح الأصول، 10/1.

5. قمی، قوانین الأصول، 1، 5.

6. اصفهانی، الفصول الغرویه، 10.

7. انصاری، فرائد الأصول، 17/3.

8. مظفر، اصول الفقه، 1، 10.

9. کمره‌ای، اصول الفوائد، 8/1؛ نائینی، فرائد الأصول، 24/1.

10. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، 8/1.

11. میرزای قمی، قوانین الأصول، 5/1؛ اصفهانی، الفصول الغرویه، 10؛ انصاری، فرائد الأصول، 17/3؛ مظفر، اصول الفقه، 1، 10.

از منطق دانان بر این باور بودند که هر علمی می‌بایست موضوع واحد و خاصی داشته باشد که در آن علم از عوارض ذاتیه همان موضوع بحث شود، لذا همانند منطق دانان مرادشان از عوارض ذاتی، همان عوارض ذاتی باب برهان بوده است^۱ و آخوند خراسانی نیز همین‌گونه عمل کرده است.^۲ برحسب مطلب فوق، این دسته از علمای علم اصول به تعریف و تعیین موضوع علم اصول پرداختند، به‌طوری‌که مسائل مطرح در این دانش، از عوارض و احوال آن موضوع خاص باشد و از آنجاکه ضمن تطبیق قاعده متوجه می‌شدند برخی از مباحث و مسائل مطرح در علم اصول از عوارض موضوع آن نیستند؛^۳ مانند حجیت خبر واحد، ملازمات عقلیه، تعادل و ترجیح، اصول عملیه، مقدمه واجب و...^۴ به تعریف و تعیین موضوع دیگری برای علم اصول مبادرت می‌کردند، به‌طوری‌که آن مسائل، داخل در علم اصول شود،^۵ ولی درنهایت هم بسیاری از مسائل، از عوارض آنچه به‌عنوان موضوع تعیین می‌کردند قرار نمی‌گرفت؛^۶ مانند حجیت خبر واحد، ملازمات عقلیه، تعادل و ترجیح، اصول عملیه، مقدمه واجب و...^۷ و لذا در رفع این معضل راهکارهای مختلفی مطرح کردند که بعد از بیان تعریف موضوع علم اصول از دیدگاه اصولیان به این راهکارها می‌پردازیم.

شیخ طوسی موضوع علم اصول را دلایل فقه می‌داند.^۸ از نظر وی، دلایل فقه دو قسم است: بخشی از آن‌ها برای تعیین مسائل فقهی به کار می‌رود و این نوع از ادله جزئی مربوط به فقه است و برخی دلایل، به‌صورت کلی است و صلاحیت جریان در فروع مختلف را دارند و به‌طور مستقیم در تعیین مسائل به کار نمی‌روند. از نظر شیخ، قسم دوم به اصول فقه مربوط است. بر این حسب، شیخ نگاه تلفیقی به فقه و اصول داشته و آن‌ها را جدای از هم ملاحظه نکرده است^۹ و محقق حلی اصول فقه را طرق الفقه دانسته است.^{۱۰}

۱. اصفهانی، الفصول الغرویه، ۱۰.

۲. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۷/۱.

۳. و قد انتقد بذلک أن موضوع علم الأصول، هو الکلی المنطبق علی موضوعات مسائله المتشعبة، لا خصوص الأدلة الأربعة بما هي أدلة، بل ولا بما هي هي، ضرورة أن البحث في غير واحد من مسائله المهمة ليس من عوارضها، و هو واضح لو كان المراد بالسنة منها هو نفس قول المعصوم أو فعله أو تقريره، كما هو المصطلح فيها، لوضوح عدم البحث في كثير من مباحثها المهمة، كعمدة مباحث التعادل و الترجيح، بل و مسئلة حجية خبر الواحد، لا عنها ولا عن سائر الأدلة، ورجوع البحث فيهما، في الحقيقة، إلى البحث عن ثبوت السنة بخبر الواحد، في مسئلة حجية الخبر، كما أفيد، و بأي الخبرين في باب التعارض، فإنه أيضاً بحث في الحقيقة عن حجية الخبر في هذا الحال غير مفيد فإن البحث عن ثبوت الموضوع، وما هو مفاد كان التامة، ليس بحثاً عن عوارضه، فإنها مفاد كان الناقصة.

آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳/۱-۴.

۴. روحانی، منتقى الأصول، ۲۳.

۵. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۵/۱؛ مظفر، اصول الفقه، ۱۰/۱.

۶. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳/۱-۴.

۷. روحانی، منتقى الأصول، ۲۳.

۸. اصول الفقه هی ادلة الفقه. طوسی، العدة فی الأصول الفقه، ۷/۱.

۹. ضمیری، دانشنامه اصولیان شیعه، ۳/۱-۲۰۲.

۱۰. علامه حلی، الجوهر النضید، ۴۷.

رجایی و دیگران؛ موضوع علم اصول در سنجه قاعده منطقی «موضوع کل علم .../ 231

برخی، موضوع علم اصول را ادله اربعه؛ یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل دانسته‌اند. برخی از آنان، ادله را با وصف دلیل بودن، موضوع این علم قرار داده‌اند و لذا بحث از حجت بودن؛ یعنی دلیل بودن این ادله، از مسائل اصلی این علم محسوب نمی‌شود، بلکه از مبادی این علم است که این قول را به صاحب قوانین نسبت داده‌اند.¹ بعضی دیگر، ذات این ادله را بماهی‌هی؛ موضوع علم اصول دانسته‌اند صرف‌نظر از وصف دلیل بودن؛ یعنی ذات‌الکتاب و ذات‌السنه موضوع‌اند و در علم اصول از حجیت و دلایلیت آن‌ها بحث می‌کنیم. در این صورت، بحث از حجت بودن کتاب و... از عوارض موضوع خواهد بود و در علم اصول مندرج خواهد شد.² البته بر این دیدگاه اشکال وارد است، زیرا بسیاری از مباحث مهمی که در علم اصول مطرح می‌شود، از عوارض ذاتی ادله نیست؛ مانند بحث از حجیت خبر واحد³ یا بحث ملازمات عقلیه و اصول عملیه یا بحث مقدمه واجب و اینکه آیا امر، حقیقت در وجوب است یا خیر؟ و...⁴

اغلب متأخران و معاصران، موضوع علم اصول را ادله اربعه قرار نداده‌اند، بلکه کلی‌ای⁵ قرار داده‌اند که بر تمام موضوعات مسائل علم اصول منطبق است؛⁶ چه از ادله اربعه باشد و چه نباشد. بنابراین، حتی مثل خبر واحد هم که چون موضوع مسئله‌ای اصولی است از ادله اربعه نیست، تحت موضوع علم اصول داخل است.⁷

1. میرزای قمی، قوانین الأصول، 5، 1.

2. اصفهانی، الفصول الغروية، 9.

3. ایراد صاحب کفایه به قول صاحب فصول این است که در بحث خبر واحد در علم اصول که از دلایلیت آن بحث می‌شود، کدام یک از ادله است؟ آیا سنت است؟ «أن الملاك في الأصولية صحة وقوع نتيجة المسئلة في طريق الاستنباط، ولو لم يكن البحث فيها عن الأدلة الأربعة، وأن اشتهر في السنة الفحول كون الموضوع في علم الأصول هي الأدلة، و عليه لا يكاد يفيد في ذلك، أي كون هذه المسألة أصولية، تجشم دعوى أن البحث عن دلالية الدليل بحث عن أحوال الدليل، ضرورة أن البحث في المسئلة ليس عن دلالية الأدلة، بل عن حجية الخبر الحاكمي عنها، كما لا يكاد يفيد عليه تجشم دعوى» (آخوند خراسانی، کفایه الأصول، 293/1) در خبر واحد، بحث از حجیت قول امام و معصوم نمی‌کنیم، بلکه بحث می‌کنیم که آیا خبر زراره حجیت دارد یا خیر؟ خبر زراره کدام یک از ادله اربعه است که شما می‌گویید بحث از دلایلیت هم بحث از عوارض دلیل و یکی از مسائل علم اصول است. پاسخ شیخ انصاری: «فهي التي عقد لها مسئلة حجية أخبار الآحاد، فمرجع هذه المسئلة إلى أن السنة، أعني قول الحجة أو فعله أو تقريره، هل تثبت بخبر الواحد أم لا تثبت إلا بما يفيد القطع من التواتر و القرينة؟» (انصاری، فراند الأصول، 238/1). بحث خبر واحد این است که آیا سنت یا خبر واحد اثبات می‌شود یا خیر؟ و این از عوارض ادله اربعه و بحث از عوارض سنت است. صاحب کفایه، ملاک اصولی بودن یک مسئله را این می‌داند که نتیجه آن بتواند در قیاسی واقع شود که مجتهد برای استنباط حکم شرعی تشکیل می‌دهد و در خبر واحد این ملاک وجود دارد. (یکی از مواضعی که در کفایه در خصوص موضوع علم اصول بحث می‌شود مبحث خبر واحد است) (آخوند خراسانی، کفایه الأصول، 293/1).

4. گرجی، تحول علم اصول، 9؛ روحانی، منتقى الأصول، 23.

5. أن موضوع علم الأصول هو الكلّي المنطبق على موضوعات مسائله المتشعبة (آخوند خراسانی، کفایه الأصول، 6/1).

6. آخوند خراسانی، کفایه الأصول، 6/1؛ خمینی، انوار الهدایة، 270/1-272؛ خمینی، تهذیب الأصول، 11/1؛ صدر، دروس فی علم الأصول، 42/1؛ مظفر، اصول الفقه، 7/1.

7. به عبارتی این دسته بر این باورند که لازم نیست هر علمی موضوع خاصی داشته باشد که به سبب آن موضوع خاص از علوم دیگر ممتاز شود، بلکه تمایز علوم می‌تواند به جهات دیگری، از جمله غرض و هدف باشد. برای نمونه، مشهور فقها، از جمله میرزای قمی (میرزای قمی، قوانین الأصول، 5/1) و محمدحسین اصفهانی (اصفهانى، الفصول الغروية، 9) و شیخ محمدتقی اصفهانی (ایوان کهنی، هدایة المسترشدين، 12/1) علم اصول را این چنین تعریف می‌کنند: «علم به قواعد ممهده برای استنباط احکام شرعی.» صاحب کفایه بعد از نقد و بررسی تعریف‌هایی که برای علم اصول ارائه شده است، علم اصول را چنین تعریف می‌کند.

4. تلاش‌ها در رفع تعارض

اصولیان متوجه اشکال مذکور بوده و لذا آنجا که وحدت را در هدف و غرض قرار دادند و مسائل و موضوعات متعدد را ذیل آن جامع و وحدت مندرج کرده‌اند، بر حل این مشکل التفات داشته‌اند و همچنین با راه‌حل‌های دیگر نیز در رفع اشکال کوشیده‌اند که در زیر به بیان آن راه‌حل‌ها می‌پردازیم.

4. 1. رد عوارض ذاتی

عده‌ای از صاحب‌نظران اصولی، عوارض ذاتیه را انکار کرده‌اند که در رأس این گروه می‌توانیم از علامه شیخ محمدحسین اصفهانی نام ببریم که ایشان در کتاب *نهایة الدرایة*^۱ می‌گوید: این تعبیر، الزام بما لایلزم است؛ یعنی هیچ ملزمی نداریم تا بگوییم که موضوع هر علم ضرورتاً باید از عوارض ذاتیه آن بحث کند، برای اینکه هر علم متشکل است از قضایای پراکنده و این قضایای پراکنده، مسائل علم است و این مسائل، موضوعات است و محمولات این موضوعات، بحث از موضوعات است؛ لذا بحث مربوط به موضوع است و نیاز به این نداریم که عوارض ذاتی را در تعریف موضوع علم بیاوریم. البته ایشان تفاوتی بین علوم اعتباری و حقیقی قائل نشده و چنین گمان کردند که همه علوم از مسائل و موضوعات متشکل تشکیل شده است که این دیدگاه بسیار محل تامل است.

شخصیت دومی که عوارض ذاتیه را به‌طور صریح انکار و رد کرده است، صاحب کتاب *مصباح الأصول*^۲ است. درباره این وصف که در هر علم به‌ناچار از عوارض ذاتیه آن بحث می‌شود، این وصف درباره موضوع علم، نه دلیلی از کتاب و سنت و نه از براهین عقلی دارد و حرفی بلا دلیل است، پس از اینکه دلیل وجود نداشت از اساس ملتزم به این مقوله نمی‌شویم و مقوله‌ای به نام عوارض ذاتیه نداریم.^۳

4. 2. تفسیر نوین از عرض ذاتی

آخوند خراسانی در پاسخ به این اشکال که اگر قاعده را بر موضوع و مسائل علم اصول هم جاری کنیم

کند: «علم اصول صنعتی است که به‌سبب آن صنعت، قواعدی که ممکن است در طریق استنباط احکام شرعی قرار بگیرد شناخته شوند یا اگر در طریق استنباط نباشند، در مقام عمل، مجتهد به آن قواعد منتهی می‌شود» (آخوند خراسانی، *کفایة الأصول*، 6/1)، یعنی آخرین چیزی که مجتهد به آن تمسک می‌کند آن قواعد است. امام خمینی در کتاب *انوار الهدایة به تبعیت از استاد خود آیت‌الله بروجردی (بروجردی، نهایة الأصول*، 11) موضوع علم اصول را هر چیزی که حجت در فقه باشد تعریف می‌کند (خمینی، *انوار الهدایة*، 270/1-272). سبحانی، علم اصول از دیدگاه ایشان را چنین تعریف می‌کند: «علم اصول، قواعدی آلی است که می‌تواند کبرای استنتاج حکم الهی قرار گیرند یا وظیفه عملی مکلف را مشخص کند» (سبحانی، *تهذیب الأصول*، 11/1). شهید صدر بعد از ذکر ایرادات بر ادله کسانی که برای علم اصول موضوع قرار می‌دهند، می‌گوید: «متعارفاً علوم دارای موضوع اصلی هستند، لذا برای علم اصول نیز می‌توان موضوعی قرار داد بدون اینکه ایرادات بیان‌شده بر آن وارد باشد، لذا موضوع علم اصول را می‌توان چنین قرار داد: ادله مشترکی که در استنباط حکم شرعی استفاده می‌شود، لذا درصدد اثبات دلالت آن‌هاست» (صدر، *دروس فی علم الأصول*، 42/1).

1. اصفهانی، *نهایة الدرایة*، 7/1.

2. خویی، *مصباح الأصول*، 34/1.

3. فیاضی، 1422، 24/1.

رجایی و دیگران؛ موضوع علم اصول در سنجه قاعده منطقی «موضوع کل علم ... / 233

سبب می‌شود که بسیاری از مسائل مطروحه در این علم از این علم خارج شوند و به عبارتی، از عوارض ذاتی موضوع علم نخواهند بود، به ارائه تفسیری جدید از عرض ذاتی مبادرت کرده است. وی بر این است که برای رفع این مشکل باید گفت: عرض ذاتی آن است که واسطه در عروض نداشته باشد.¹

به منظور توضیح نظر آخوند به عنوان مقدمه بیان می‌کنیم که واسطه به سه گونه است:

أ. واسطه در ثبوت: یعنی واسطه در عالم خارج، علت وجود محمول برای موضوع باشد؛ مثلاً آتش واسطه عارض شدن حرارت بر آب در عالم خارج است و به آتش، واسطه در ثبوت گفته می‌شود و محمول که حرارت است واقعاً و حقیقتاً بر موضوع که آب است اسناد داده می‌شود؛ ولی خود موضوع، علت ثبوت محمول نیست.

ب. واسطه در عروض: یعنی واسطه در حمل محمول بر موضوع است و اسناد محمول به موضوع، اسناد مجازی و اسناد به خود، واسطه حقیقی است؛ مانند «جالس السفینه متحرک» که اسناد حرکت به جالس سفینه، مجازی است و به خود سفینه، حقیقی است.

ج. واسطه در اثبات (در عالم ذهن): یعنی علت علم به ثبوت محمول برای موضوع؛ مانند مشاهده دود که علت علم به وجود آتش است.²

بعد از بیان این مطلب می‌گوییم که به نظر آخوند، عرض ذاتی آن است که واسطه در عروض نداشته باشد؛ اعم از اینکه اصلاً واسطه نداشته باشد یا اگر واسطه بود واسطه در ثبوت باشد. به عبارت دیگر، اسناد محمول یا عرض به موضوع، اسناد حقیقی باشند و نه مجازی. بنابراین، حرارت برای آب عرض ذاتی خواهد بود، هر چند که به واسطه آتش عارض می‌شود و در مقابل، عرض غریب آن است که دارای واسطه در عروض باشد؛ مانند عروض حرکت بر جالس سفینه که اسناد حرکت به جالس سفینه مجازی است.

بنابراین آخوند معتقد است که اگر عوارض ذاتی را آن گونه که منطق دانان تفسیر و محدود کرده‌اند بگیریم لازم می‌آید بیشتر مسائل هر علمی از آن علم خارج شود، مثلاً موضوع در علم فقه عبارت است از فعل مکلف و در علم فقه بحث می‌شود از عوارض فعل مکلف؛ مثلاً صلاة که فعل مکلف است و در علم فقه بحث از وجوب آن می‌شود و مثل شرب خمر که فعل مکلف است و در فقه بحث از حرمت آن می‌شود. شهید صدر در خصوص عرض ذاتی به این مطلب اشاره می‌کند که باید فرق قائل شد بین آنجا که بین عارض و معروض رابطه محل و حال وجود دارد و آنجا که این رابطه، رابطه منشئیت است؛ آنجا که معروض نسبت به آنچه بر آن عارض می‌شود منشئیت داشته باشد، عرض ذاتی است و آنجا که محلیت

1. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، 21/1.

2. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، 21/1.

داشته باشد، عرض غریب است و اصل سخن حکما در این خصوص هم باید به این مطلب برگردد.^۱ در این صورت، باتوجه به عدم منشیت موضوع علم اصول نسبت به مسائل آن، دیگر مشکل تطبیق قاعده مذکور پیش نخواهد آمد.

4. 3. راه حل علوم حقیقی و اعتباری

از جمله راه حل هایی که برای حل مشکل عدم تطبیق قاعده با مسائل دانش اصول فقه ارائه شده است مبتنی بر تفکیک علوم برهانی و حقیقی از اعتباری است. آنچه در تعریف علوم برهانی بیان کرده اند چنین است: علامه طباطبایی در حاشیه خود بر اسفار، علوم برهانی را علومی دانسته اند که مبتنی بر برهان اند و علوم اعتباری برخلاف آن علومی هستند که بر برهان استوار نیستند.^۲ برهانی بودن علم، به برهانی بودن مسائل آن علم است؛ به تعبیر شیخ الرئیس، ما علیها البرهان است و این با منه البرهان تفاوت جوهری دارد؛ در علوم اعتباری، وحدت بخش چیزی جز هدف و غایتی نیست که واضع آن علوم از وضع آن ها داشته است و کشف این هدف است که کمک زیادی به سامان بخشیدن آن علم می کند. در علوم اعتباری خود «واضع» و هدفش دارای موضوعیت است، در حالی که در علوم حقیقی، کاشف و هدفش هیچ موضوعیتی ندارند و از این رو چنین می توان گفت که: تمایز علوم اعتباری به تمایز اعتبار واضع است^۳ و چون اعتبار واضع تابع غرض وی است بعید نیست که گفته شود تمایز این علوم به تمایز اهداف است، همان گونه که آخوند خراسانی گفته است.^۴ لذا آنجا که گفته اند: تمایز علوم به تمایز موضوع است و موضوع نیز چیزی است که از عوارض ذاتی آن بحث می شود، علوم اعتباری را شامل نمی شود؛ چراکه در این علوم اصلاً ذاتی واقعی در کار نیست تا از عوارض و خواص آن بحث شود.^۵ علاوه بر این، از آنجا که بیشتر در علوم اعتباری اهداف و اغراض دخیل هستند تا موضوع، اصلاً در این قبیل علوم موضوع حقیقی واحدی نداریم که از تمام مسائل انتزاع یافته باشد^۶

علامه طباطبائی تمایز در علوم حقیقی را، به موضوع و در علوم اعتباری، به غایت می دهد.^۷ برخی، تمایز علوم اعتباری را تمایزی اعتباری دانسته اند.^۸ البته در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا مسائل یک

۱. صدر، بحوث فی علم الأصول، 46/1.

۲. صدرالدین شیرازی، اسفار، 31/1.

۳. کاکانی، «عرض ذاتی به عنوان معیار وحدت و تمایز مسایل علوم»، 74.

۴. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۱.

۵. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، 75/1.

۶. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، 75/1.

۷. طباطبائی، نهاية الحکمة، 87/5.

۸. جوادی آملی، رقیق، 222/1.

علم قبل از تعیین غایت قابل تحدید هستند یا خیر؟ در صورتی که قبل از تعیین غایت مسائل قابل تحدید باشند فرمایش امام صحیح خواهد بود، ولی اگر تحدید مسائل، فرع بر تعیین غایت باشد آنگاه مستلزم دور خواهد بود و همین بحث در خصوص موضوع و مسائل نیز مطرح و مدّ نظر منطقدانان بوده است؛ بدین صورت که، آیا موضوع علم بر مسائل آن علم مقدم است یا برعکس مسائل آن علم مقدم است بر موضوع آن علم. به عبارتی، آیا اول مسائل یک علم حاصل می‌شوند و سپس موضوعی بر آن مسائل که دارای دو ویژگی کلیت و ارتباط و پیوستگی خاص هستند، جعل می‌شود.¹

باتوجه به بحث اخیر، در پاسخ به مشکل عدم تطبیق قاعده بر موضوع علم اصول گفته شده است که قضایای علم اصول، درباره امور اعتباری بحث می‌کنند و علم اصول نیز علمی اعتباری است، نه حقیقی.² درباره باید‌ها سخن می‌گوید، نه هست‌ها. الزامات موجود در این مسائل نیز علی نیستند. امور اعتباری اموری هستند که خارج از ذهن و ادراک انسان مابازاء نداشته و انسان برای تدبیر امور اجتماع آن‌ها را ساخته است.³ از این رو، موضوع واحد ندارند ولی دارای هدف و غایت واحد هستند و این غایت واحد، انسجام‌بخش مسائل این علم است. در علم اصول نیز همان‌گونه که بیان شد هدف، بیان آن چیزی است که در استنباط حکم شرعی مؤثر باشد؛ یعنی هدف، وحدت‌بخش مسائل آن است. لذا باتوجه به اینکه قاعده «موضوع کل علم ما یبحث...» شامل علوم حقیقی می‌شود و نه علوم اعتباری، بنابراین مشکل از عوارض نبودن مسائل این علم به کلی حذف می‌شود.

5. تأمل و تدقیق

اصولیان در رفع اشکار مذکور زحمات بسیاری متحمل شده‌اند، ولی نگارندگان بر این باورند که با تأمل در بیان اهل منطق و حکمت در مبحث مربوط به قاعده «موضوع کل علم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» پاسخ اشکال یافت می‌شود، بلکه اشکال به کلی مرتفع می‌شود و به زحمات مذکور و ارائه دیگر راهکارهای محل تأمل نیازی نبوده است؛ توضیح اینکه، اهل منطق در توضیح این قاعده، مطالب مهمی را مطرح کردند که التفات به آن نکات برطرف‌کننده این اشکال است و دغدغه مذکور اساساً مطرح نمی‌شود؛ مثلاً ابن‌سینا در رسائل⁴ و منطق دانشنامه علانی⁵ قید برهانی را برای این قاعده ذکر و بر آن تأکید کرده

1. شرح شمسیه، 20.

2. مکارم شیرازی، انوار الأصول، 84/1.

3. طباطبائی، نهاية الحکمه، 256-259.

4. لکل علم برهانی شیاً هو موضوعه کالمقدار للهندسه. ابن‌سینا، رسائل، 25.

5. ابن‌سینا، دانشنامه علانی، 56.

است، هرچند در برخی آثارش این قید را به قرینه دیگر آثارش بیان نکرده است^۱ و بعد از وی نیز این حذف، انجام و به تدریج به طور کلی این قید حذف شده است.

وی در شفا ضمن اینکه نزدیک به همین مضمون را بیان می‌کند، نکته مهم دیگری را نیز بیان می‌کند که در اینجا بسیار مفید است و آن اینکه گاهی یک علم، موضوع مفردی دارد و گاه موضوعات کثیری را شامل می‌شود که این موضوعات متعدد، دارای جامع واحد هستند که به آن‌ها وحدت می‌بخشد و گاهی این جامع، غایت واحد است؛ مانند موضوعات متعدد علم طب اجتماع دارند، که از این باب که در ارتباط با غایت مشترک هستند، نه از باب اینکه اجزای موضوعی واحد باشند؛^۲ خواجه طوسی نیز در شرح کلام شیخ در اشارات در باب موضوع علوم همین مطلب را بیان می‌کند که گاهی اشیای متعدد، موضوع برای علمی واحد قرار می‌گیرند، به شرط اینکه متناسب باشند و گاهی وجه تناسب این اشیا ممکن است امر ذاتی و گاهی امری عرضی باشد و درباره آخر، به موضوع علم طب مثال می‌زند که موضوعات مختلفی؛ مانند بدن انسان و اجزای آن و اغذیه و ادویه و... به خاطر امر عرضی که همان غایت واحد است موضوع علم طب قرار می‌گیرند.^۳ خواجه در اساس الاقتباس بیان می‌کند که مناسبت موضوعات متعدد یا در امر ذاتی است یا در امر عرضی یا در نسبتی که با مبدأ دارند یا در نسبتی که با غایت دارند.^۴

همان‌گونه که از عبارات شیخ‌الرئیس و خواجه طوسی به دست می‌آید، موضوع هر علمی لزوماً واحد یا مفرد نیست و چه بسا موضوعات متعددی به دلیل انتساب به امری که آن امر حتی ذاتی آن موضوعات هم نیست، مناسبت پیدا کنند و مجموعاً موضوع یک علم واقع شوند و بالتبع، مسائل و مباحث مطروحه در آن علم از عوارض ذاتی موضوع نخواهد بود، چراکه در آن علم موضوع واحدی وجود ندارد و به عبارتی، سالبه به انتفای موضوع است و همین‌گونه است علم اصول فقه. این دانش دارای موضوع واحدی نیست که مسائل از احوال آن موضوع باشند، ولی از غایت واحدی برخوردار است که آن غایت واحد، وحدت بخش مسائل مختلف و جامع آن‌ها در این علم نیز است. لذا متأخران از اصولیان که به غایت علم اصول التفات داشته و آن را به غایت تعریف کردند طریق صواب را پیمودند و توجهات دیگر و تغییرات در تعریف علم اصول و تقیید موضوع آن، وجهی جز عدم التفات به نکته‌ای ندارد که از ابن‌سینا و خواجه طوسی بیان کردیم.

نتیجه‌گیری

۱. ابن‌سینا، برهان شفا، ۱۹۴.

۲. ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ۷.

۳. طوسی، العدة فی الأصول الفقه، ۲۹۸/۱.

۴. حیدری، اصول الاستنباط، ۲۹۳.

رجایی و دیگران؛ موضوع علم اصول در سنجه قاعده منطقی «موضوع کل علم .../ 237

1. قاعده «موضوع کل علم مایبخت فیه عن عوارضه الذاتیه» قاعده‌ای منطقی-فلسفی است که جایگاه آن در علم منطق به‌طور منقح بیان شده است و کارکرد و به‌عبارت گستره شمول آن، علوم حقیقی و برهانی است و علوم اعتباری، مشمول این قاعده نیست.
2. دانش علم اصول که در خصوص مسائلی بحث می‌کند که در استنباط احکام شرعی مفید هستند، علمی اعتباری و مشتمل بر مسائل مختلف است که دارای جامع ذاتی نیستند و آنچه این مسائل را در ضمن عنوان واحدی گنجانده است، هدف و غایت واحد است.
3. باتوجه به دو مطلب فوق، تطبیق قاعده مذکور بر موضوع علم اصول صحیح نیست؛ این قاعده برای علوم حقیقی و برهانی مطرح است و در علوم اعتباری، مانند اصول فقه منطبق نیست. علاوه بر این، باتوجه به توضیحات اهل منطق درباره این قاعده و نیز عرض ذاتی، اشکال مطرح نمی‌شود و نیاز به ارائه راهکارهای ناموجه مختلف نخواهد بود.

منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. کفایة الأصول. قم: اسماعیلیان، 1410 ق.
- آملی، هاشم. تقریرات الأصول. تهران: بی‌نا، چاپ اول، 1405 ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. برهان شفا. ترجمه و شرح مهدی قوام صفری. تهران: فکر روز، 1373.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. دانشنامه علائی. به تصحیح محمد معین. همدان: دانشگاه بوعلی، 1383.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. رسائل. قم: بیدار، بی‌تا.
- ارسطو. متافیزیک. ترجمه شرف‌الدین خراسانی. تهران: گفتار، 1366.
- اصفهانی، محمدحسین. الفصول الغرّیة فی الأصول الفقہیة. قم: دار احیاء العلوم الإسلامیة، 1363.
- اصفهانی، محمدحسین. نهاية الدراية فی شرح الکفایة. قم: آل‌البیت لاحیاء التراث، 1418 ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. فرائد الأصول. قم: مجمع فکر الإسلامی، چاپ اول، 1419 ق.
- ایوان کیفی، محمدتقی بن عبدالرحیم. هداية المسترشدين فی شرح معالم الدین. قم: دار الفکر، چاپ دوم، 1429 ق.
- بجنوردی، حسن. منتهی الأصول. قم: مؤسسه نشر اسلامی، 1380.
- بروجردی، حسین. نهاية الأصول. گردآوری حسینعلی منتظری. قم: دار الفکر، چاپ اول، 1361.
- جوادی آملی، عبدالله. رحيق مختوم. قم: اسراء، 1386.
- حکیم، محمدتقی. اصول العامة للفقہ المقارن. قم: آل‌البیت (ع)، 1979 م.
- حیدری، علی نقی. اصول الاستنباط. تهران: دار الکتب الإسلامیة، 1376.
- خمینی، روح‌الله. انوار الهدایة فی التعليقة علی الکفایة. تهران: انتشارات عروج وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار

امام خمینی (ره)، ۱۴۲۷ق.

خمینی، روح‌الله. تهذیب الأصول. به‌تقریر جعفر سبحانی، قم: دار الفکر، ۱۴۲۳ق.

خویی، ابوالقاسم. مصباح الأصول. به‌تقریر محمد سرور واعظ حسینی بهسودی. قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۲۲ق.

روحانی، محمد. منتقى الأصول. قم: چاپ‌اول، ۱۴۱۳ق.

صدر، محمدباقر. بحوث فی علم الأصول. به‌تقریر سید محمود هاشمی شاهرودی. قم: مؤسسه النشر، ۱۴۲۱ق.

صدر، محمدباقر. دروس فی علم الأصول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.

صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. اسفار. بیروت: دار الإحياء التراث العربی، ۱۹۸۱م.

صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. التنقیح فی المنطق. به‌تصحیح غلامرضا یاسی‌پور، به‌اشراف سیدمحمد خامنه‌ای. بی‌جا: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۷۸.

ضمیری، محمدرضا. دانشنامه اصولیان شیعه. قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۴.

طباطبائی، محمدحسین. نهاية الحکمة. به‌تحقیق عباسعلی زارعی سبزواری. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.

طوسی، محمدبن حسن. العدة فی الأصول الفقه. به‌تحقیق محمدرضا انصاری، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۱۷.

عراقی، ضیاء‌الدین. مقالات الأصول. به‌تحقیق منذر حکیم، محسن عراقی، مجتبی محمودی. قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۰ق.

عراقی، ضیاء‌الدین. نهاية الأفكار. به‌تقریر محمدتقی بروجردی نجفی. قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ‌سوم، ۱۴۱۲ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف. الجوهر النضید. قم: بیدار، ۱۳۷۱.

فارابی، محمدبن محمد. المنطقیات للفارابی. به‌تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه. قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی، ۱۴۰۸ق.

فیاضی، محمدحسن. محاضرات فی علم الأصول. قم: قدس، ۱۴۲۲ق.

قراملکی، احدفرامرز، علی مظهر قراملکی. «الگوی علم‌شناسی اصولیان». مقالات و بررسی‌ها. دفتر ۷۵، (بهار و تابستان ۱۳۸۳): ۱۰۵-۱۲۴.

کاکائی، قاسم. «عرض ذاتی به‌عنوان معیار وحدت و تمایز مسایل علوم». مجله علوم انسانی دانشگاه سمنان، ش ۱۰ (تابستان ۱۳۸۴): ۷۲-۹۷.

کمره‌ای، محمدباقر. اصول الفوائد الغروية فی مسائل علم اصول الفقه الاسلامی. تهران: فردوسی، بی‌تا.

گرجی، ابوالقاسم. تحول علم اصول. تهران: بعثت، ۱۳۶۱.

محقق حلی، جعفر بن حسن. معارج الأصول. به‌تحقیق محمدحسین رضوی. قم: آل‌البيت لإحياء التراث، بی‌تا.

مصطفوی، سیدکاظم. «ماهیت حکم». مجله حقوق. دوره ۳۹، ش ۱، (بهار ۱۳۸۸): ۲۸۹-۳۱۰.

رجایی و دیگران؛ موضوع علم اصول در سنجه قاعده منطقی «موضوع کل علم .../ 239

- مطهری، مرتضی. آشنایی با علوم اسلامی؛ منطق، فلسفه. قم: صدرا، چاپ اول، 1358.
- مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: دار الفکر، چاپ ششم، 1388.
- مفتونی، نادیا. پژوهشی در فلسفه علم دانشمندان مسلمان. تهران: سروش، 1393.
- مکارم شیرازی، ناصر. انوار الأصول. گردآوری احمد قدسی. قم: آل البیت (ع)، 1416ق.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. قوانین الأصول. تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، 1378ق.
- ناظمی اردکانی مهدی و دیگران. «الگوهای نوین علم شناسی اصولیان». فقه و اصول. س 47، ش 100، (بهار 1394): 185-207.
- نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول. گردآوری محمد علی کاظمی خراسانی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1409ق.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد. اساس الإقتباس. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران، 1376.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد. شرح الإشارات و التنبیها. تهران: حیدری، 1379ق.
- هادوی تهرانی، مهدی. گنجینه خرد؛ بررسی تحلیلی منطق در مهد تمدن اسلامی. تهران: الزهرا، چاپ اول، 1369.
- همدانی مصطفی. «تبیین دیدگاه های انتقادی امام خمینی در استفاده از روش فلسفی در علم اصول». کاوشی نو در فقه، ش 82 (زمستان 1393)، 11-139.

Transliterated Bibliography

- Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm ibn Ḥusayn. *Kifāya al-Uṣūl*. Qum: Ismā‘īlīyān, 1990/1410.
- ‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *al-Jawhar al-Naḍīd*. Qum: Bīdār, 1952/1371.
- ‘Āmulī, Hāshim. *Taqrīrāt al-Uṣūl*. Tehran: s.n. Chāp-i Awwal, 1985/1405.
- Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Farā’id al-Uṣūl*. Qum: Majm‘ Fikr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1998/1419.
- Aristū. *Mitāfīzīk*. translated by Sharaf al-Dīn Khurāsānī. Tehran: Guftār, 1988/1366.
- Bujnūrdī, Ḥasan. *Muntahā al-Uṣūl*. Qum: Mū‘assisah-yi Nashr Islāmī, 2002/1380.
- Burūjirdī, Ḥusayn. *Naḥāya al-Uṣūl*. Girdāvarī Ḥusayn ‘Alī Muntazirī. Qum: Dār al-Fikr, Chāp-i Awwal, 1983/1361.
- Fārābī, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Mantiqīyāt al-Fārābī*. researched by Muḥammad Taqī Dānishpazhūh. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar‘ashī, 1987/1407.
- Fayyāḍī, Muḥammad Ḥasan. *Muḥāḍarāt fī ‘Ilm al-Uṣūl*. Qum, Quds, 2001/1422.
- Gurjī, Abū al-Qāsim. *Taḥawūl ‘Ilm Uṣūl*. Tehran: Ba‘that, 1983/1361.

Hādavi Tihirānī, **Maḥdī**. *Ganjīnīh-yi Khirad; Barrisī Taḥlīlī Mantīq dar Maḥd-i Tamadun Islāmī*. Tehran: al-Zahrā, Chāp-i Awwal, 1990/1369.

Ḥakīm, Muḥammad Taqī. *Uṣūl al-ʿĀmah li-l-Fiqh al-Muqārīn*. Qum: Āl al-Bayt(AS), 1979/1399.

Hamadānī, Muṣṭafā. “Tabyīn Dīdgāh-hā-yi Intiqādī Imām Khumaynī dar Istifādh az Ravish Falsafī dar ‘Ilm Uṣūl”. *Kāvushī Nū dar Fiqh*, no. 82 (winter 2015/1393): 11-139.

Hydarī, ‘Alī Naqī. *Uṣūl al-Istinbāt*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya, 1998/1376.

Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn ‘Abd Allāh. *Burhān Shifā*. Tarjamah va Sharḥ **Maḥdī** Qavām Šafari. Tehran: Fikr Ruz, 1995/1373.

Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn ‘Abd Allāh. *Dānish Namah-yi ‘Alāʾ*. ed. Muḥammad Muʿīn. Hamadān: Bu Ali University, **2005/1383**.

Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn ‘Abd Allāh. *Rasāʾil*. Qum: Bīdār, s.d.

‘**Irāqī**, Dīyā’ al-Dīn. *Maqālāt al-Uṣūl*. researched by Mundhir Ḥakīm, Muḥsin ‘Irāqī, Muḥtabā Maḥmūdī, Qum: Majm‘ al-Fikr al-Islāmī, 2000/1420.

‘**Irāqī**, Dīyā’ al-Dīn. *Nahāya al-Afkār*. Muqarr Muḥammad Taqī **Burūjirdi Najafi**. Qum: Daftar Intishārāt-i Islāmī, Chāp-i Sivum, 1992/1412.

Isfahānī, Muḥammad Ḥusayn. *al-Fuṣūl al-Gharawīya fī al-ʿUṣūl al-Fiqhīyah*. Dār Ihya’ al-ʿUlūm al-Islāmīyya, 1985/1363.

Isfahānī, Muḥammad Ḥusayn. *Nihāya al-Dirāya fī Sharḥ al-Kifāya*. Qum: Āl al-Bayt li-Ihyā’ al-Tūrāth, 1997/1418.

Īwān Kiyfī, Muḥammad Taqī ibn ‘Abd al-Raḥīm. *Hidāya al-Mustarshidīn fī Sharḥ Maʾālim al-Dīn*. Qum: Dār al-Fikr, Chāp Duwum, 2008/1429.

Javādī Āmulī, ‘Abd Allāh. *Raḥīq Makhtūm*. Qum: Asrā’, 2008/1386.

Kākāʾī, Qāsim. “Araz Zātī bi ‘Unvān Mi’yār Vahdat va Tamāyuz Masāyil ‘Ulūm”. *Majalīh-yi ‘Ulūm Insānī* Semnan University, no. 10 (summer **2005/1384**): 72-97.

Kamrah-ī, Muḥammad Bāqir. *Uṣūl al-Fawāʾid al-Gharawīya fī Masāʾil ‘Ilm al-Fiqh al-Islāmī*. Tehran: Firdavsī, s.d.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Uṣūl*. Muqarr Muḥammad Surūr Wāʿiz Ḥusaynī Biḥsūdī. Qum: Mūʾassisa Ihya’ ʿĀsar al-Imām al-Khūʾī, 2001/1422.

Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Anwār al-Hidāya fī al-Taʿlīqā ‘alā al-Kifāya*. Tehran: Intishārāt-i ‘Urūj Vābastih bi Mū’assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āṣār-i Imām Khumaynī, 2006/1427.

Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Tahdhīb al-Uṣūl*. Taqrīr Ja‘far Subḥānī, Qum; Dār al-Fikr, 2002/1423.

Maftūnī, Nādiyā. *Pazhūhishī dar Falsafah-yi ‘Ilm Dānishmandān Musalmān*. Tehran: Surūsh, 2015/1393.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Anwār al-Uṣūl*. Girdāvarī Aḥmad Qudsī. Qum: Āl al-Bayt(AS), 1995/1416.

Mīrzā-yi Qummī, Abū al-Qāsim ibn Muḥammad Ḥasan. *Qawānīn al-Uṣūl*. Tehran: Maktaba al-‘Ilmiyya al-Islāmiyya, 1959/1378.

Muḥaqqiq Ḥillī. Ja‘far ibn Ḥasan. *Ma‘ārij al-Uṣūl*. researched by Muḥammad Ḥusayn Raḥavī. Qum: Āl al-Bayt li-Iḥyā’ al-Tūrāth. S.d.

Muṣṭafavī, Sayyid Kāzim. “Māhiyat Ḥukm”. *Majalīh-yi Ḥuqūq. Durīh-yi 39, no. 1* (Spring2010/1388): 289-310.

Muṭaharī, Murtaẓā. *Āshināyī bā ‘Ulūm Islāmī; Mantīq, Falsafah*. Qum: Ṣadrā, Chāp-i Awwal, 1979/1358.

Muẓaffar, Muḥammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiḥ*. Qum: Dar al-Fikr. Chāp-i Shishum, 1969/1388.

Nā’īnī, Muḥammad Ḥusayn. *Fawā’id al-Uṣūl*. Girdāvarī Muḥammad ‘Alī Kāzimī Khurāsānī. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī, 1989/1409.

Nāṣir al-Dīn Ṭūsī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Asās al-Iqtibās*. Ed. Mudaris Raḥavī. Tehran: University of Tehran, 1998/1376.

Nāṣir al-Dīn Ṭūsī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Sharḥ al-Ishārāt wa al-Tanbīhāt*. Tehran: Hydarī, 1960/1379.

Nāzimī Ardakānī, Maḥdī et al. “Ulgū-hā-yi Nuvīn ‘Ilmshināsī Uṣūliyyān”. *Fiḥ va Uṣūl*. yr. 47, no. 100 (Spring 2016/1394): 185-207.

Qarāmalikī, Aḥad Farāmarz, ‘Alī Mazhar Qarāmalikī. “Ulgūy ‘Ilmshināsī Uṣūliyyān”. *Maqālāt va Barrisī-hā*. Daftar 75 (spring and summer 2005/1383): 105-124.

Ṣadr al-Dīn Shīrāzī, Muḥammad ibn Ibrāhīm. *al-Tanqīḥ fī Mantīq*. Ed. Ghulām Rizā Yāsīpūr, bi Ishrāf Sayyid Muḥammad Khāminah-ī. s.l. Bunyād Hikmat Islāmī Ṣadrā, 2000/1378.

Ṣadr al-Dīn Shīrāzī, Muḥammad ibn Ibrāhīm. *Asfār*. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Tūrāth al-‘Arabī, 1981/1401.

Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Buḥūth fī ‘Ilm al-Uṣūl*. Muqarr Sayyid Maḥmūd Hāshimī Shāhrūdī, Qum: Mū’assisa al-Nashr, 2001/1421.

Şadr, Muḥammad Bāqir. *Durūs fī ‘Ilm al-Uṣūl*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī, 1987/1407.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Ḥusayn. *Nihāya al-Ḥikma*. researched by ‘Abbās ‘Alī Zārī. **Sabzavārī**. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. 1994/1414.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Udda fī Uṣūl al-Fiqh*. researched by Muḥammad Rizā Anṣārī, s.l. s.n. 1938/1317.

Zamīrī, Muḥammad Riḍā. *Dānishnāmah-yi Uṣūlīyān Shī‘ah*. Qum: Būstān-i Kitāb, 2005/1384.